سال ششم، شماره دوم، پیاپی ۱۲
پاییز و زمستان ۱۴۰۵، صص ۴۲۴-۴۰۳
نوع مقاله: پژوهشی

مطالعات بین‌رشته‌ای ادبیات، هنر و علوم انسانی

DOI: 10.22077/islah.2026.10412.1791

دریافت: ۱۴۰۴/۰۸/۱۴ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۳/۱۲

# تقابل گفتمان انتروپوسین و چتولوسین در رمان رهش (رهش) رضا امیرخانی

زهرا طاهری[۱]

## چکیده

مقالۀ حاضر به بررسی تعامل انسان، نظام سرمایه داری و محیطزیست درادبیات اقلیمی (cli-fi) می‌پردازد. بدین منظور رمان رهش (رهش) (۱۳۹۶)، نوشتۀ رضا امیرخانی، بررسی می‌شود تا با استفاده از شیوۀ توصیفی ـ تحلیلی و تمرکز بر گفتمان چتولوسین، به نقد تفکر انتروپوسینی و ساختار سلسله مراتبی ناشی از آن پرداخته شود. نویسنده با بهره‌گیری از نظریات منتقدانی نظیر دیوید هاروی و دونا هاراوی و تمرکز بر مفاهیمی نظیر «هم‌آفرینی»، «خویشاوندسازی» و «همزیستی گونه‌ها» درپی پاسخ به این پرسش بنیادی است که آیا امیرخانی در اثر خویش مشکلات زیست محیطی را امری صرفاً اکولوژیکی تلقی کرده است؟ چنین استدلال می‌شود که امیرخانی می‌کوشد موضوع تخریب محیطزیست را آفریدۀ گفتمان کپیتالوسینی و نظام سرمایه‌داری نشان دهد تا پدیده‌ای صرفاً انسان‌محور؛ به‌دیگرسخن، اگرچه امیرخانی به مقولۀ انسان‌محوری و دوگانۀ انسان/ غیرانسان در شکل‌گیری پدیده‌هایی نظیر افزایش دما، آلودگی هوا و نابودی تنوع زیستی می‌پردازد؛ اما کلیۀ این پدیده‌ها را معلول نظام سرمایه داری برمی‌شمرد که برای سازمان‌دهی فعالیت انسانی و منابع طبیعی از هیچ تخریب زیست محیطی فروگذار نیست؛ از این‌رو، امیرخانی، تنها راه برون‌رفت از بحران‌های زیست محیطی را در ردِّ انسان‌محوری و بازنگری رابطۀ انسان با جهان طبیعت برمی‌شمرد؛ امری که مستلزم پذیرش اصل همزیستی و بازآفرینی مشترک بین انسان و جهان طبیعت است.

**واژه‌های کلیدی**: انتروپوسین، بازآفرینی مشترک، چتولوسین، رضا امیرخانی، رمان اقلیمی

۱. دانشیار زبان و ادبیات انگلیسی، گروه زبان و ادبیات انگلیسی، دانشگاه کاشان، ایران ztaheri@kashanu.ac.ir

**ارجاع به این مقاله:**
زهرا طاهری. "تقابل گفتمان انتروپوسین و چتولوسین در رمان رهش (رهش) رضا امیرخانی". مطالعات بین رشته ای ادبیات، هنر و علوم انسانی، ۶، ۱۲، ۱۴۰۵، ۴۲۴-۴۰۳.
doi: 10.22077/islah.2026.10412.1791

Copyright: © 2025 by the authors. Licensee Journal of *Interdisciplinary Studies of Literature, Arts & Humanities*. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).

**۱. مقدمه**

برونو لاتور[1] در کتاب *ما هیچ‌گاه مدرن نبوده‌ایم*[2]، به تبیین رابطهٔ انسان معاصر با طبیعت می‌پردازد و ریشهٔ این نوع ارتباط را به دوران رنسانس و عصر روشنگری نسبت می‌دهد؛ دورانی که در آن با تبدیل انسان به معیار اصلی هستی، جهان شاهد شکل‌گیری یک دوقطبی کلی است که در قالب دوانگارهٔ «انسان/ غیرانسان» ظهور و نمود می‌یابد. ازمنظر لاتور، اگرچه ماحصل این نگرش انسان‌محورانه دستاوردهای شگرف علمی و فناورانه در غرب است؛ اما «تأکید بیش از پیش اومانیسم و مدرنیته بر جایگاه انسان، به تقلیل طبیعت به ابژهای صرفاً برای بهره‌برداری» (۱۹۹۳: ۱۱) منجر شده است؛ چراکه دراین گفتمان انسانگرایانه، رویکردی ابزارانگارانه نسبت به طبیعت اتخاذ می‌شود؛ به‌نحویکه انسان برای نیل به اهداف خویش و تأمین نیازهای بشری، مجاز به انجام هرگونه رفتاری با منابع طبیعی و طبیعت است. این نگرش که در عصر انقلاب صنعتی به اوج خود می‌رسد، با مصرف بی‌رویهٔ منابع طبیعی بدون توجه به محدودیت‌های زیست محیطی و اکولوژیکی همراه می‌شود که به‌تدریج تخریب تعادل زیست محیطی را درپی دارد. این امر، با تأکید گفتمان روشنگری بر عقلانیت و تسخیر طبیعت ازسوی انسان، زمینه‌ساز شکل‌گیری شهرها و صنایع متنوعی می‌شود که با استخراج بی‌رویهٔ منابع طبیعی، به آلودگی هوا، خاک و آب می‌انجامد که خود به نابودی اکوسیستم‌های متعددی منجر می‌شود.

علاوه بر تخریب اکولوژیکی، درنتیجهٔ این گفتمان انسان‌محور، آن نگرش اساطیری به طبیعت که قائل به‌نوعی تقدس، روح و حیات برای آن است، به‌تدریج کمرنگ می‌شود و جای خود را به انگاشتی ابزارگونه می‌دهد که طبیعت را تا سرحدِ کالایی بی‌جان و مصرفی تقلیل می‌دهد. چنین نگرشی به طبیعت، با تأکید بر تقابل دوگانهٔ انسان/غیرانسان، که گرانی‌گاه گفتمان غربی است، تسلط بشری بر جهان طبیعت را توجیه و رشد اقتصادی را برحفاظت از اکوسیستم‌های مختلف ترجیح می‌دهد. این منطق، به شکل‌گیری نوعی نگرش انسان‌گرایانه منجر می‌شود که کروتسن[3] و استومر[4] از آن به «انتروپوسین[5]» تعبیر می‌کنند. ایشان معتقدند که تحت این نگرش اقدامات و فعالیت‌های بشری تبدیل به‌نوعی نیروی ژئولوژیکی شده که چهرهٔ سیاره زمین را دچار تغییر کرده است؛ از اینرو، از انتروپوسین به‌منزلهٔ دوره‌ای درتاریخ

1. Bruno Latour
2. *We Have Never Been Modern*
3. Crutzen
4. Stoermer
5. Anthropocene

زمین‌شناسی تعبیر می‌شود. این دیدگاه بعداً از منظر بسیاری از منتقدان به دلیل تفاوت میزان عاملیت کشورها در تخریب محیط‌زیست از یک‌سو و همچنین ماهیت تک بعدی آن ازسوی دیگر مورد انتقاد قرار گرفت. ازمنظر بسیاری از دانشمندان و متفکران، نابودی زیست محیطی را نمی‌توان صرفاً ماحصل کنش‌های فردی بشر به شمار آورد. در واقع، در چنین نگرشی، نقش نظام سرمایه داری و ساختارهای اقتصادی کلان نادیده گرفته می‌شود؛ ساختارهایی که به منظور رشد اقتصادی گسترده، با مصرف منابع و ایجاد آلودگی، منفعت مادی را بر تعادل اکولوژیکی اولویت می‌دهند؛ به دیگرسخن، در چنین فضایی که بازار آزاد و فرایند رقابت نقشی ویژه در چگونگی برخورد با محیط‌زیست ایفا می‌کنند، بحران‌های زیست محیطی، دیگر معضلی صرفاً اکولوژیکی تلقی نمی‌شوند؛ بلکه امری سیاسی و فرهنگی به شمار میروند.

بدین‌جهت دیوید هاروی[1] به نقش اقتصاد نئولیبرالی در نابودی محیط‌زیست می‌پردازد. ازمنظر هاروی، نحوهٔ مدیریت فضای شهری نقش پررنگی در بحران‌های زیست محیطی ایفا می‌کند. دونا هاراوی[2] نیز با تأکید بر نقش سرمایه داری ساختاریافته از نظام اقتصاد جهانی به منزلهٔ عامل اصلی تخریب زیست محیطی یاد می‌کند. هاراوی انباشت سود ازسوی نظام سرمایه داری را مهم‌ترین دلیل تخریب محیط‌زیست برمی‌شمارد. وی معتقد است که سرمایه، ازطریق ایجاد تغییر درفضا، می‌کوشد تا پیوسته خود را بازتولیدکند. ازمنظر هاراوی راه برون رفت از بحران شکل‌گرفته، ازطریق «چتولوسین»[3] و بازنگری درچگونگی رابطهٔ انسان و طبیعت امکان پذیر است. بی تردید تشدید بحران‌های محیط‌زیستی و تهدید زندگی بشر بر روی زمین، نویسندگان بسیاری را به واکنش واداشته است. در واکنش به این تهدیدهاست که نویسندگان در دهه‌های اخیر به این عرصه وارد شده و با انعکاس این خطرات، تصویری دردناک از آیندهٔ بشری را به تصویر کشیده‌اند؛ به دیگرسخن، آثار ادبی تلاش کرده‌اند با انعکاس بحران‌های زیست محیطی در دهه‌های اخیر به‌نحوهٔ مواجههٔ انسان با مسائل زیست محیطی شکل دهند و درجهت تغییر ادراک و نگرش وی و همچنین ایجاد آگاهی گام بردارند. از جملهٔ این آثار می‌توان به «رمان‌های اقلیمی[4]» اشاره کرد؛ آثاری که بر تغییرات ناشی از آب وهوا متمرکز هستند و معمولاً بر عالم واقع، یا بر زمانی در آیندهٔ نزدیک و یا بر جهانی خیالی متمرکز هستند که تحت تأثیر جدی تغییرات آب وهوایی قرار گرفته‌اند. این نوع ادبی در دهه‌های اخیر در ایران نیز مورد توجه نویسندگان ایرانی قرار گرفته است

1. David Harvey
2. Donna Haraway
3. Chthulucene
4. Cli-fi novels

که از این میان می‌توان به رضا امیرخانی اشاره کرد. امیرخانی در کتاب اخیر خود، رهش (۱۳۹۶)، با تمرکز بر بیماری تنفسی کودکی خردسال، به مقولهٔ بحران آلودگی هوا و تخریب محیط‌زیست ازسوی نظام کاپیتالیستی می‌پردازد؛ اما ویژگی ممتاز اثر امیرخانی که آن را از دیگر آثار در این زمینه متمایز می‌کند، ارائهٔ راه برون‌رفت و چگونگی حل این بحران است. با این توصیف، مقالهٔ حاضر به بررسی رمان رهش، نوشتهٔ رضا امیرخانی، نویسندهٔ معاصر ایرانی می‌پردازد تا با تمرکز به مفاهیمی نظیر «هم‌آفرینی[1]»، «خویشاوندسازی[2]» و «همزیستی گونه‌ها[3]» و بهره جستن از نظریات منتقدانی نظیر هاراوی به این پرسش‌ها پاسخ دهد: چگونه در اثر امیرخانی تخریب محیط‌زیست معلول گفتمان کپیتالوسینی معرفی می‌شود تا امری اکولوژیکی؟ چگونه امیرخانی به ترسیم رابطهٔ افراد با شهر پرداخته است؟ آیا ازمنظر امیرخانی، می‌توان به نوعی بازاندیشی در جهانبینی فردی و رویکردهای محیط‌زیستی در جهان سرمایه سالار دست یافت؟

## ۲. چهارچوب نظری

### ۲ـ۱. انتروپوسین، کپیتالوسین، چتولوسین

عبارت «انتروپوسین» نخستین‌بار به‌منظور تشریح تغییرات رخداده در ساختار زمین استفاده شد؛ تغییراتی که ماحصل کاربرد روش‌های گوناگونی ازسوی انسان طی دهه‌های اخیر بوده و به تغییر ماهیت زمین، هوا و اقیانوس منجر شده است. محبوبت این عبارت مرهون مقالهٔ کروتسن و استومر در سال ۲۰۰۰ است. در این مقاله اشاره می‌شود که چگونه بشر دوران «هولوسین» ـ دوران نسبتاً گرم و باثبات زمین‌شناختی که بعد از عصر یخبندان به وجود آمد ـ را پشت سرگذاشته و وارد دوران جدیدی شده است که به‌دلیل نقش کلیدی انسان در حوزهٔ زمین‌شناختی و اکولوژیکی» از آن به عصر «انتروپوسین»ــ یا «عصر بشر»ــ تعبیر می‌شود (qtd. in Chakrabarty 2009: 209). کروتسن و استومر از عبارت «انتروپوسین» به منظور تبیین چگونگی سلطهٔ بشری بر محیط‌زیست جهانی استفاده کردند. ازمنظر ایشان، انسان در دهه‌های اخیر در هیئت نیروی ژئولیکی عمل کرده و کرهٔ زمین را چنان دچار تغییر کرده است که تأثیر آن شاید تا میلیون‌ها سال بر آیندهٔ زمین باقی بماند؛ از اینرو، عبارت «انتروپوسین» مورد استفاده قرار گرفت تا ردپای انسان را بر پیکرهٔ محیط‌زیست پررنگ کند. اگرچه دربارهٔ آغاز دوران انتروپوسین و زمان تأثیر قابل توجه انسان بر زیست کره

1. sympoiesis
2. kin-making
3. co-becoming

توافقی وجود ندارد؛ اما غالب منتقدان، آغاز این دوران را به آغاز بازظهورِ اقتصادِ مبتنی بر سوخت فسیلی برمی‌شمرند: «انسان از آغاز انقلاب صنعتی بود که قادر به ایفای این عاملیت در حوزهٔ زمین شناختی شد؛ اما فرایند آن در واقع از نیمهٔ دوم قرن بیستم اوج گرفت» (Chakrabarty 2009: 207)؛ از این رو است که از منظر غالب منتقدان؛ تجمع کربن در اتمسفر به منزلهٔ بارزترین مظهر انتروپوسین شناخته می‌شود؛ به دیگرسخن، سوزاندن سوخت‌های فسیلی اثرات مخربی بر محیط‌زیست زمین گذاشته است؛ به طوریکه می‌توان سرعت فزایندهٔ تغییرات آب و هوایی را یکی از بزرگ‌ترین تهدیدها برای آیندهٔ زندگی در سیارهٔ زمین برشمرد.

علیرغم این دیدگاه، منتقدان دیگری بر این باورند که نمی‌توان گونهٔ بشر را مسئول صرفِ مسائل زیست محیطی اخیر برشمرد؛ به دیگرسخن، صرفِ در نظرگرفتن عاملیت انسانی دربارهٔ آلودگی‌های جوی، محیطی و دریایی، به معنای نادیده گرفتن نقش دیگر عوامل است. درواقع، انسان‌ها از سهم یکسانی در آلودگی محیط‌زیستی برخوردار نیستند و حتی به نحو یکسانی نیز از تغییرات زیست محیطی رخداده متأثر نمی‌شوند (Ottum 2022: 16)؛ به‌عنوان مثال، افرادی که در نواحی ساحلی ساکن هستند، بیشترین تأثیر را از گرمشدن زمین و افزایش سطح آب اقیانوس‌ها متحمل می‌شوند؛ همچنین ساکنان کشورهای افریقایی به‌دلیل کیفیت پایین فراوردهای نفتی صادرشده، از بیشترین آلودگی‌های جوی نسبت به اروپا و امریکا رنج می‌برند. این امر سبب شده است که بسیاری از انسان‌گرایان از مقولهٔ انتروپوسین به منزلهٔ چهارچوبی کارآمد به منظور تحلیل ساختارهای قدرت بهره بگیرند؛ زیرا به گفتهٔ اُتِم[1]، «منابع طبیعی به‌طور نامتناسبی ازسوی گروه‌های خاصی از انسان‌ها، اغلب همراه با سرکوب خشونت‌آمیزِ سایر گروه‌های انسانی، مورد بهره‌برداری قرار گرفته‌اند» (۱۶). این امر سبب شده است که انتروپوسین برای برخی افراد امری ملموس و واقعی باشد؛ درحالیکه برای گروهی دیگر چنین نباشد. به علاوه، چالش دیگرِ اصطلاح «انتروپوسین» آن است که می‌تواند دیدگاه مخرب نسبت به ماهیت انسانی را طبیعی جلوه دهد؛ حال آنکه «بهره‌برداری بی‌رویه از منابع طبیعی تا مرز نابودی، آلودگی گستردهٔ زیست محیطی، به‌بردگیکشیدن همنوعان و شکار بی‌رویهٔ تاحد انقراض گونه‌های جانوری از ویژگی‌های ذاتی طبیعت انسانی محسوب نمی‌شوند» (۱۷)؛ ازاینرو، از منظر بسیاری از پژوهش‌گران علوم انسانی،«انتروپوسین» می‌تواند به‌عنوان چهارچوبی مفید برای تحلیل ساختارهای قدرت به کار گرفته شود؛ چراکه این پدیدهٔ «فرهنگ» است که نقشی تعیین کننده در تصمیم‌گیری‌های ناعادلانه ایفا می‌کند؛ به‌دیگرسخن:

1. Ottum

> بحران‌های زیست‌محیطی به‌طور گسترده یک مسئلهٔ فرهنگی قلمداد می‌شوند تا موضوع مختص به یک نحلهٔ علمی؛ ازاین‌رو، همهٔ افراد متفکر در آن ایفای نقش می‌کنند. ... در همین راستا، ایجاد و یا تأثیرگذاری پیشرفت‌های تکنولوژیکی، اصلاحات قانونی و معاهدات کاغذی در مورد رفاه زیست محیطی در وهلهٔ نخست نیازمند دگرگونی فضای ارزش‌ها، ادراک و ارادهٔ زیست محیطی است (Buell 2005: vi).

درواقع، پدیده‌های استعمار، انقلاب صنعتی و پیامدهای مخرب زیست محیطی ناشی از آن‌ها در بستر فرهنگی و تاریخی خاصی رشد یافته‌اند. این امر سبب شده که برخی منتقدان عبارت «کاپیتالوسین» را بر اصطلاح «انتروپوسین» ترجیح دهند. این مفهوم برای نخستین‌بار ازسوی جیسون مور[1]، جغرافیدان و متفکر مارکسیستی، در رابطه با تشریح نقش انسان در ارتباط با محیط‌زیست مطرح شد. وی معتقد است که وضعیت فعلی محیط‌زیست در کرهٔ زمین، پیش از آنکه حاصل کنش صرف نوع بشر باشد، محصول روابط قدرت و نظام سرمایه سالار است. ازمنظر مور، مفهوم انتروپوسین بر اصل تمایز نوع بشر از جهان طبیعت مبتنی است. این باور که از دو قرن گذشته بر گفتمان فکری بشر حاکم بوده، نه‌تنها نوع بشر را گونه‌ای استثنائی و ممتاز ساخته؛ بلکه وی را مستقل از شبکهٔ حیات طبیعی برشمرده است (Moore 2017: 3). خودِ این امر نیز به شکل‌گیری نوعی دوقطبی بین انسان و طبیعت منجر شده است

> که چشم‌انداز فرد نسبت به مناسبات قدرت، تولید و سود را در شبکهٔ حیات مخدوش می‌سازد. به علاوه، چنین چهارچوبی مانع از ادراک از انباشت سرمایه به منزلهٔ شبکه‌ای پویا و پیچیده متشکل از وابستگی‌های میان‌گونه‌ای می‌شود؛ همچنین، این دوگانه انگاری مانع از تشخیص این واقعیت می‌شود که این وابستگی‌ها نه‌تنها تحت تأثیر سرمایه شکل می‌گیرند؛ بلکه خود نیز در فرایند شکل‌دهی به آن ایفای نقش می‌کنند. افزون بر این امر، این نگاه دوگانه مانع از درک پویایی‌های تاریخی در مناسبات تولیدکننده/محصول می‌شود؛ برای مثال، این امری بدیهی است که تغییراتِ اقلیمی ناشی از سرمایه داری در حال تضعیف روابط اساسی در این شبکه است (۴).

به دیگرسخن، تمام روند تمدن سرمایه‌سالار «مبتنی بر این پیش‌فرض است که فرد در ساختاری به نام جامعه زندگی می‌کند و بر پدیده‌ای به نام طبیعت تأثیر می‌گذارد» (۷). این دوگانه انگاری بین «خود» و «دیگری» ـ که پیش از این ازسوی گفتمان دکارتی مطرح و کنترل طبیعت به وسیلهٔ علم را توجیه کرده بود ـ به گفتهٔ مور، به شکل‌گیری پدیده‌ای به نام «طبیعت ارزان» منجر شد؛ ازمنظر مور، این نوع تلقی از طبیعت مبتنی بر دوانگارهٔ انسان/طبیعت بود که در آن زنان، رنگین پوستان و

1. Jason Moore

غیرغربی‌ها نیز در حوزهٔ طبیعت طبقه بندی می‌شدند. این امر، تسلط کامل مردانِ سفیدپوست غربی بر «طبیعت»، در معنای گستردهٔ آن را فراهم آورد و به غارت آن ازسوی ساختار کاپیتالیستی در قالب پدیده‌هایی نظیر «عدم برابری، کالاسازی، امپریالیسم، پدرسالاری و نژادپرستی» منجر شد (۴). ویژگی خاص این ساختار کاپیتالیستی آن بود که هرچیز را به مقام کالا تنزل داد و با تحمیل اتخاذ رویکردی متساوی نسبت به همه‌چیز، صرفاً ارزش بازاری هرچیز را عامل تمایز آن از دیگر اقلام برشمرد. این امر سبب شد تا به مسائل زیست محیطی و جوی نیز به منزلهٔ نوعی کالای مصرفی نگریسته شود که ازمنظر ارزشی با دیگر اقلام مصرفی روزانهٔ فرد تفاوت چندانی ندارند. پیامد این نگرش، نابودی بیش از پیش محیط‌زیست و طبیعت بود. در پی این امر بود که مور بر جایگزینی عبارت «انتروپوسین» با کپیتالوسین تأکید می‌کند؛ این تأکید در واقع تلاشی درجهت توصیف دقیق این ساختار و تبیین خسارت‌های آن برای جهان پیرامون است؛ زیرا در چنین توصیفی است که «از خطاکار واقعی نام برده می‌شود و منشأ تغییرات جوّی در فرایندهای پیچیده و حساب شدهٔ نظام سیاسی ـ اقتصادی جهانی» جست‌وجو می‌شود تا صرفِ سوخت فسیلی (Demos 2017: 93).

یکی از این فرایندهای پیچیده، مقولهٔ «شهریّت[1]» است که به گفتهٔ دیوید هاروی،[2] با توسعهٔ نظام سرمایه داری ارتباط مستقیم دارد: «نظام سرمایه داری، همان‌گونه که مارکس اشاره می‌کند، برمبنای جست‌وجوی ارزش (سود) افزوده است؛ اما به منظور تولید ارزش‌افزوده می‌بایست محصول مازاد تولید شود. این امر بدین معناست که نظام سرمایه داری پیوسته به تولید محصول مازادی می‌پردازد که شهریّت بدان نیاز دارد» (۲۰۱۳: ۵). هاروی، در کتاب *شهرهای یاغی*، تأکید می‌کند که سیاست نظام سرمایه داری بر این امر استوار است که پیوسته حوزههای سودآوری برای ایجاد ارزش‌افزوده و کاربرد تولید مازاد خلق شود. این امر، نیازمند جست‌وجوی ابزار جدید تولید و منابع جدید طبیعی است. طی این فرایند، به‌منظور ارائه مادهٔ خام و جذب پسماندهای تولید، بیشترین فشار بر منابع طبیعی تحمیل می‌شود. معمولاً پیشرفت‌های فناورانه با خلق نیازها به کمک نظام سرمایه سالار می‌آیند. این نیازها به تغییر سبک زندگی و در نتیجه نحوهٔ برخورد با محیط‌زیست و منابع طبیعی می‌انجامد؛ به‌علاوه،

> جذب مازاد ازطریق دگرگونی شهری، با این حال، وجهٔ تاریک‌تری نیز دارد. این امر مستلزم کشمکش‌های مکرر بازسازی شهری ازطریق «تخریب خلاق» است. مقولهٔ طبقهٔ اجتماعی به‌طور تقریبی همیشه بخشی از این ماجرا بوده

1. urbanization
2. DavidHarvey

است؛ زیرا معمولاً فقرا، مستضعفان و محرومانِ از قدرت سیاسی هستند که بیش از هرکس از این روند آسیب می‌بینند و دست‌یابی به دنیای شهری نوین بر روی خرابه‌های شهر قدیمی مستلزم کاربرد خشونت است (Harvey 2013: 16).

از اینرو است که یکی از بازنمودهای نظام سرمایه‌سالار، تخریب فضای سنتی، خانه‌های قدیمی و جایگزینی آن با فضای مدرن و آپارتمان‌های بلند است؛ بدین منظور، اراضی موجود در یک منطقه به‌طور ناگهانی ارزشی چندبرابری می‌یابند؛ این امر به افزایش هزینهٔ زندگی در این مناطق و کوچ اجباری افراد ساکن در این خانه‌ها منجر می‌شود. پیامد پدیدهٔ «تخریب خلاق»، نه‌تنها بازسازی منطقه ازطریق حذف طبقات پایین اجتماع است؛ بلکه «سلب مالکیت توده‌های شهری از هرگونه حقی بر شهر» است (۲۲). این امر، ساختار سلسله‌مراتبی نظام کاپیتالیستی را برجسته‌تر و دوانگارهٔ انسان/ طبیعت را بیش‌ازپیش پررنگ می‌کند. با این توصیف، ماحصل «عصر انسان»ـ«انتروپوسین»ـ و «عصر سرمایهـ«کپیتالوسین»ـ تشدید مشکلات زیست محیطی است.

سؤالی که مطرح می‌شود این است که آیا راه گریزی هست؟ ازمنظر منتقدان، تنها راه برون رفت از شرایط موجود، تغییر ماهیت رابطهٔ انسان با طبیعت است. دونا هاراوی ازجمله منتقدانی که بر این موضوع تمرکز کرده‌اند. هاراوی معتقد است که «آنتروپوسین اصطلاحی است که بهتر است به زبالـه‌دان تاریخ سپرده شود. ... این روایتی است که ازسوی پیروزمندان، صنعتگران و سرمایه‌داران نقل می‌شود» (۲۰۱۶: ۳۰). ازمنظر هاراوی، این امر از طریق حذف رابطهٔ سلسله‌مراتبی انسان/ طبیعت قابل تحقق است. بدین‌منظور، هاراوی مفهومی به نام «چتولوسین[1]» را مطرح می‌کند که بر هم‌زیستی انسان و موجودات دیگر در سیارهٔ زمین تأکید دارد (۵۵). وی از این مفهوم برای توصیف شرایطی استفاده می‌کند که در آن، نوع بشر انسان‌محوری را پشت سر گذاشته است و به هم‌زیستی با دیگر موجودات و اکوسیستم‌ها می‌اندیشد؛ به دیگرسخن، هاراوی پذیرش یک همزیستی فراگیر و بازاندیشی در رابطهٔ بشریت با دیگر موجودات را تنها راه برون‌رفت از بحران‌های زیست محیطی حاضر برمی‌شمرد؛ بحران‌هایی که ریشه در انسان محوری[2] و برتری طلبی انسان نسبت به سایر گونه‌ها دارد؛ زیرا «انسان محوری، افراد را نسبت به شبکه‌های پیچیده و اساسی حیات که مبنای پایداری زمین است، نابینا می‌کند. ما باید آن را با اخلاق مراقبت و مسئولیت‌پذیری جایگزین کنیم» (۷۴). در باور به چنین حس مراقبت و مسئولیت

1. Chthulucene
2. Anthropocentrism

پذیری است که انسان می‌پذیرد که «بخشی از شبکهٔ حیات است، نه ارباب آن» (۵۵). این ادراک سبب می‌شود که انسان‌ها خود را به منزلهٔ «شرکت‌کنندگان در یک هم‌آفرینی[1] برشمرند ـ فرایندی هم‌ساختی که کلیهٔ موجودات زنده را در بر می‌گیرد» (۵۸).

واژهٔ چتولوسین که برگرفته از کلمهٔ یونانی «Chthonic» است، به‌معنای «زیرزمینی» یا «مرتبط با زمین» است. هاراوی این اصطلاح را برای توصیف دورانی پیشنهاد می‌کند که در آن، انسان باید به جای بهره‌کشی از طبیعت، به روابط همزیستانه و همزیستی پایدار با اکوسیستم‌ها و دیگر موجودات بپردازد. این مفهوم برخلاف رویکردهای انسان‌محور، موجودات غیرانسانی را نیز به‌منزلهٔ بخشی از شبکه زیست‌بوم زمین مورد توجه قرار می‌دهد. ازمنظر هاراوی، چتولوسین اصطلاحی کاربردی برای تشریح زمان و مکانی است که در آن انسان می‌بایست چگونگی مسئولیت‌پذیری رادر دشواری‌های زیستن و مردن در زمینِ آسیب‌دیده فرابگیرد. این همزیستی نوآورانه و مسئولانه در جهانی آسیب‌دیده در بهترین حالت، ازطریق ایجاد «رابطهٔ خویشاوندی[2]» میان انسان‌ها و دیگر موجودات قابل تحقق است؛ البته تأکید هاراوی بر این «رابطهٔ خویشاوندی» ضرورتاً «به معنای وابستگی خونی نیست؛ بلکه به‌معنای توسعهٔ روابطی است که برای زنده‌ماندن در میان ویرانه‌ها اهمیت دارند» (۱۰۳). این خویشاوندی به این معناست که انسان نه‌تنها مسئول رفاه و بقای دیگر گونه‌هاست؛ بلکه باید بیاموزد که چگونه در کنار آن‌ها زندگی کند. این نوع خویشاوندی براساس همکاری و همبستگی است؛ نه برتری یا بهره‌کشی. تأکید هاراوی بر اصل خویشاوندی به دلیل این باور است که تمام زندگی‌ها ازطریق ارتباط و تعامل متقابل شکل می‌گیرند و هیچ موجودی نمی‌تواند موجودیتی جدای از دیگر موجودات داشته باشد. این امر، با تغییر اساسی در نگرش انسان به طبیعت و دیگر موجودات، دیدگاهی رادیکال ارائه می‌دهد که با نقد بنیادین انسان‌محوری و نظام سرمایه داری در تلاش است راهی برای بازاندیشی رابطهٔ انسان با زمین و سایر گونه‌ها ارائه دهد؛ ازاین‌رو، می‌توان گفت که چتولوسین، نه تنها رویکردی نظری، بلکه فراخوانی جهانی برای اقدامی عملی در جهت ساخت جهانی پایدارتر و همزیستانه‌تر است؛ فراخوانی که امیرخانی نیز در عنوان اثر خود، خواننده را به آن دعوت می‌کند: رَهِش ـ «ش...ه... ت...رفتور... ه...ش...برگشت»ـ از گفتمان انسان‌محور، بازگشت انسان به طبیعت و بازتعریف انسان به منزلهٔ بخشی از آن (امیرخانی ۱۳۹۶: ۸۹).

1. sympoiesis
2. Making Kin

### ۳. پیشینهٔ تحقیق

اثـر امیرخانـی، علیرغـم برجسـتگی ادبـی، مـورد بررسـی منتقـدان بسـیاری قـرار نگرفتـه اسـت. ازجملـه آثـار معـدودی کـه بـه بررسـی اثـر امیرخانـی پرداخته‌انـد می‌تـوان بـه مقالـهٔ مصطفـی گرجـی (۱۳۹۹) اشـاره کـرد. نویسـنده در ایـن مقالـه از دیـدگاه آلـن دوباتـن بـه بررسـی موضـوع «اضطـراب موقعیـت» و نقـش جریـان شهرسـازی مـدرن در شـکل‌گیری ایـن تجربـه در مدرنیتـه می‌پـردازد. در اثـری دیگـر، رضایـی لاکسـار و دیگـران (۱۴۰۲) بـه بررسـی رمـان رهـش از منظـر نشـانه شناسـی فرهنگـی رولان بـارت می‌پردازنـد تـا بـا پـر رنـگ کـردن تقابل‌هـای موجـود در متـن، ماهیـت ایدئولوژیکـی اثـر را برجسـته کننـد. آرزو پوریزدان‌پنـاه کرمانـی (۱۳۹۹) در پژوهشـی دیگـر بـه نقـد جامعه‌شـناختی اثـر امیرخانـی ازمنظـر گلدمـن پرداختـه اسـت تـا بـا بررسـی بازنمایـی امیرخانـی از توسـعهٔ نامتوازن شـهری و پیامدهـای آن، نظیـر ترافیـک و آلودگـی شـهری، نوعـی آگاهی‌بخشـی را در خواننـده رقـم بزنـد. در پژوهشـی دیگـر، اسـماعیلی و مـزاری (۱۴۰۰) براسـاس الگـوی گفتمانـی فـرکلاف بـه بررسـی گفتمـان اکوفمنیسـم در اثـر امیرخانـی پرداخته‌انـد. در ایـن پژوهـش بـه رابطـهٔ معنـادار مابیـن گفتمـان مردسـالارانه، تخریـب محیط‌زیسـت وتسـلط بـر زنـان پرداختـه می‌شـود. نـادری و دیگـران (۱۴۰۰) در پژوهشـی دیگـر بـر پیامدهـای شهرنشـینی ازطریـق الگـوی زیمـل پرداخته‌انـد. در ایـن پژوهـش، دل‌زدگـی و بیگانگـی و انزجـار از پیامدهـای روانـی عمـده بـرای سـاکنین شـهرهای توسـعه یافتـه برشـمرده می‌شـوند.

اگرچـه ازمنظـر بسـیاری از منتقـدان، امیرخانـی در ایـن اثـر خویـش بـه مقولـهٔ توسـعهٔ شـهری و معمـاری می‌پـردازد و چگونگـی تأثیـر آلودگـی محیـط زیسـت را بـر نسـل آینـدهٔ بشـری تشـریح می‌کنـد؛ امـا هیـچ یـک از ایـن پژوهش‌هـا بـه رویکـرد فلسـفی مطـرح شـده در اثـر امیرخانـی ـ گفتمـان چتولوسـین ـ و راه بـرون رفـت از وضعیـت موجـود نپرداخته‌انـد؛ ازایـن‌رو، ایـن رویکـرد جنبـهٔ نوینـی از اثـر امیرخانـی را برجسـته می‌کنـد کـه تاکنـون بـدان پرداختـه نشـده اسـت.

### ۴. روش تحقیق

ایـن تحقیـق پژوهشـی کیفـی اسـت کـه بـا اسـتفاده از روش کتابخانـه‌ای بـه بررسـی اثـر امیرخانـی می‌پـردازد. ایـن تحقیـق مبتنـی بـر خوانشـی تحلیلـی ـ توصیفـی از اثـر امیرخانـی از منظـر هـاراوی اسـت.

### ۵. یافته‌ها، بحث و بررسی

اگرچـه از منظـر بسـیاری از منتقـدان، نـوع ادبـی محبوبـی کـه بـه وضـوح می‌توانـد بـه موضـوع اقلیـم و بازنمایـی انتروپوسـین بپـردازد، رمـان علمـی ـ تخیلـی اسـت؛ امـا نکتـهٔ

قابل توجه، به گفتهٔ ترکسلر[1] و جانز ـ پوترا،[2] آن است که در بسیاری از رمان‌های علمی ـ تخیلیِ زیست‌آگاه «تغییرات جوّی صرفاً در قالب نسبتاً سادهٔ موقعیت[3] در داستان به تصویر کشیده می‌شوند» و غالب تغییرات زیست محیطی به پس‌زمینه برده می‌شوند و صرفِ کرهٔ زمینِ ویران‌شده در آینده ازسوی رمان ترسیم می‌شود (۲۰۱۱: ۱۸۷). در نتیجهٔ این امر، تأثیر این تغییرات بر پیرنگ واقعی رمان به تصویر کشیده نمی‌شود و آن «خشونت تدریجی[4]» که به گفتهٔ راب نیکسن[5] بخش گریزناپذیر مسائل زیست محیطی است، از دید خواننده پنهان می‌ماند؛ از این‌رو است که برخی منتقدان، ازجمله ریچارد کریج[6]، بر نوشتن آثار رئالیستی که به موضوع تغییرات زیست محیطی می‌پردازند، تأکید می‌کنند: «همهٔ رمان‌های رئالیستی دقیقی که در یک موقعیت واقعی امروزی اتفاق می‌افتند و به واکنش‌های احساسی افراد نسبتبه تهدیدات تغییرات آب و هوایی می‌پردازند، کجایند؟» (۲۰۱۴: ۳۷۳). اگرچه ویژگی‌های خاص رمان‌های رئالیستی، نظیر محدودیت آن‌ها به اکنون و به آنچه تاکنون اتفاق افتاده و همچنین اصول سخت‌گیرانهٔ هنجارمندی و باورپذیری، سبب شده است که رمان‌های واقع‌گرا سهم اندکی در بیان مشکلات زیست محیطی ایفا کنند؛ اما این آثار با تأکید بر فوریت رسیدگی به مسائل زیست محیطی و با تمرکز بر خسارات موجود می‌توانند نقشی ویژه در پیشگیری و یا آگاهی‌بخشی زیست محیطی ایفا کنند.

*رهش* (رهش)، اثر برجسته و تحسین شدهٔ رضا امیرخانی، نیز تلاشی به همین منظور است. *رهش* شرح واقعگرایانه از زندگی یک خانوادهٔ کوچک ایرانی در سال‌های اخیر در تهران است. علا و لَیا، هردو، مهندس معمار هستند. علا، پدر خانواده، معاون شهرداری منطقه یک تهران است و لَیا، مادر خانواده، به‌دلیل شرایط حاد فیزیکی فرزندشان، ایلیا، از شغلش دست کشیده و هم اکنون خانه‌دار است. ایلیا تنها فرزند لَیا و علا به بیماری آسم شدید مبتلاست؛ به‌طوری‌که گاه مجبور به استفاده از کپسول اکسیژن همراه است. داستان از دید لَیا، مادر خانواده، روایت می‌شود. موقعیت داستان در محلهٔ کاشانک، نزدیک کوه‌های دربند و دارآباد، در تهران است. خانه‌ای که لَیا و علا درآن زندگی می‌کنند خانه‌ای قدیمی با ساختاری سنتی است. این خانه، خانهٔ پدری لَیاست و به سبک همهٔ خانه‌های قدیمی، حیاطی بزرگ

1. Trexler
2. Johns-Putra
3. setting
4. Slow violence
5. Rob Nixon
6. Richard Kerridge

و پر از گل‌وگیاه دارد. در همسایگی این خانه، خانه‌ای خالی از سکنه وجود دارد که گفته می‌شود سال‌ها قبل ازسوی صاحبخانه، برای ساخت پارک و فضای بازی مختص کودکانِ آن منطقه وقف عام شده است. در سوی دیگر خانهٔ همسایه، بنایی مدرن و چندطبقه درحال ساخت است؛ این امر سبب شده که کل فضای آسمان حیاط خانهٔ همسایه در اشغال جرثقیل و تاورکرین‌ها باشد.

آغاز روایت به نحوی شروع می‌شود که گویا حادثه‌ای خطرناک در آینده‌ای نزدیک به وقوع خواهد پیوست. جذابیت شروع اثر صرفاً مربوط به خلق هیجانِ ترس در خواننده نیست؛ بلکه بازگشت به گفتمانی است که مدت‌هاست در پسامدرنیته به دست فراموشی سپرده شده است: همزیستی انسان با دیگر موجودات در طبیعت. امیرخانی این همزیستی را در قالبی آشنا و در عین حال جذاب به خواننده یادآوری می‌کند:

> اسب‌ها از دو روز قبل‌ش سم می‌کوبانند. سگ‌ها دندان به هم می‌سایند. شب‌ش گربه‌ها خرناس می‌کشند. کبوترها بی‌قراری می‌کنند و نصفِ شب تو لانه، درجا بال می‌زنند. قزل‌آلاها عوضِ این که بالا بیایند، خودشان را رها می‌کنند در مسیرِ پایین دستِ رود... . من اما یقین دارم که مردها فقط ظرف می‌شکانند... . نه از شبِ قبل، نه از دو روزِ قبل؛ از ماه‌ها قبلش (۷).

درعین حال، ضمن تأکید بر این همزیستی قدیمی، امیرخانی به‌نحوی زیرکانه به تصرف انسان در طبیعت و برهم‌زدن نظام طبیعی سخن می‌گوید؛ برخلاف ماهی‌هایی که در رودخانه‌ها زندگی می‌کنند و قبل از وقوع حوادث طبیعی، واکنش نشان می‌دهند، «ماهی‌های آکواریوم اما همان جور مثل ابله‌ها با لب‌هایشان بیصدا میگویند «یو» و از دهانشان حباب بیرون می‌دهند» (۷). زندانی کردن ماهی‌ها در آکواریوم و جداکردن آن‌ها از زیستگاه طبیعیشان، نشانهٔ گفتمان انتروپوسینی و تصرف طبیعت ازسوی انسان و کالاسازی آن است؛ البته این فرایند مربوط به امروز نیست و از مدت‌ها پیش آغاز شده است؛ همان زمانی که پدر لَیا و آقای همسایه خانه‌شان را وسط مرغوبترین زمین کشاورزی در کاشانکِ شمیرانات بنا کردند؛ اما آنچه گذشته را از حال متمایز می‌کند، احترام نسبی به طبیعت است؛ به‌طوریکه پدر و آقای همسایه به منظور حفظ زیبایی طبیعی زمین، سالها دیواری بین خانه‌ها نکشیدند و در زمین درخت نارون و بید مجنون کاشتند؛ اما این زمین امروز، به‌همت افرادی نظیر فرازندهٔ برجساز، محل استقرار جرثقیل‌ها و تاورکرین‌ها شده است تا رستنگاه درختان جدید. در این زمین به‌جای درخت، آقای فرازندهٔ برجساز، تاب فلزی می‌گذارد.

آغاز رمان درون‌مایه‌ای اپاکلیپتیکی[1] را برای خواننده تداعی می‌کند؛ جملات

1. apocalyptic

آغازین رمان از خطری قریب الوقوع خبر می‌دهند؛ اما از آنجا که خواننده با اثری واقعگرا روبه‌رو است، خواننده به تدریج و با پیشرفت روایت یکی پس از دیگری با این وقایع رویارو می‌شود. نکتهٔ قابل توجه شاید آن باشد که از دید بسیاری از خوانندگان، این حوادث چندان هم غریب نیستند: شکستن ظرف سفالین، شکستن شاخه‌های درخت نارون پیر همسایه، بریدن درختان باغ قلهک، تصادف ایلیا، آلودگی شدید هوا، ترافیک سنگین؛ همهٔ این اتفاقات در ظاهر ماهیتی عادی دارند و با آنچه از سم زدن اسبان درطبیعت انتظار می‌رود سنخیتی ندارد. این تناقض را شاید بتوان مهم‌ترین و جذاب‌ترین ویژگی اثر امیرخانی درجهت نقد گفتمان کاپیتالوسین و «خشونت تدریجی» ناشی از آن برشمرد؛ به دیگر سخن، امیرخانی از سطور آغازین به خواننده هشدارِ رویارویی با حوداثی تلخ می‌دهد؛ اما تمامی این حوادث به نظر برای خواننده نسبتاً عادی است و خشونت موجود در این حوداث ازسوی خواننده ادراک نمی‌شود؛ چراکه این خشونت، به‌گفتهٔ نیکسن، «به‌تدریج و دور از چشم رخ می‌دهد؛ خشونتی از نوع ویرانی تأخیری که در پهنهٔ زمان و مکان گسترده‌شده است؛ نوعی خشونت تضعیف کننده که به هیچ وجه خشونت انگاشته نمی‌شود» (۲۰۱۱: ۲). ازمنظر نیکسن، علت عدم ادراک خواننده از ماهیت خطرناک این وقایع شاید آن است که:

> چگونه می‌توان فجایعی را که به‌تدریج و در بازه‌ای طولانی شکل می‌گیرند، به تصویر و روایت تبدیل کرد؟ فجایعی که بی‌نام و نشان‌اند و قهرمانی در آن‌ها ایفای نقش نمی‌کند؛ فجایعی که ماهیتی فرسایشی دارند و برای فناوری‌های تصویرمحورِ هیجان‌طلبِ دنیای معاصر، فاقد جذابیت و کشش لازم‌اند. چگونه می‌توان شرایط اضطراری ممتد و خشونت‌های تدریجی را به روایت‌هایی تبدیل کرد که ازحیث دراماتیک، توان برانگیختن احساسات عمومی را داشته باشند؟ (۲۰۱۱: ۳).

امیرخانی با تمرکز برمقولهٔ آلودگی هوا و تشدید بیماری تنفسی ایلیا، می‌کوشد این تدریجی بودن را به تصویر بکشد؛ اما تهدیدات این مقوله شاید برای بسیاری از خوانندگان قابل درک نباشد؛ همانطور که نگرانی های لیا برای فرزندش ازسوی کارفرما، همکاران و حتی همسرش افراطی تلقی و انکار می‌شوند. این انکار در نقدهای متفاوت از رمان، که آن را غالباً توصیفی از پیامدهای توسعهٔ شهری خوانده‌اند نیز دیده می‌شود؛ گویا این هشدار و تلاش نویسنده برای تغییر گفتمان حاکم ازسوی بسیاری از منتقدان دیده نشده است. تمرکز غالب پژوهش‌ها بر پیامد است تا فرایندی که امیرخانی سعی در پررنگ کردن آن دارد؛ ازاین‌رو است که خشونت تدریجی و آگاهی بخشی اثر یا دیده نشده یا انکارشده است؛ از نوع همان انکاری که علا با مخفی کردن ایلیا از دید دیگران بدان دست می‌زند. شاید به علت همین انکار پیش‌بینی‌شده است که

امیرخانی این عنوان پیچیده و چندلایه را برای اثرش انتخاب کرده است تا «رهش» جامعهٔ انسانی از واقعیت موجود را به تصویر کشد تا به گونه‌ای فرار از تغییر الگوهای تولید و مصرف موجود را ترسیم کند؛ فراری که درنهایت به واژگونی تمدن بشری خواهد انجامید و شهر را که مهد تمدن بشری است، به «رهش» (واژگونهٔ شهر) فروخواهد کاست. لیا این واژگونی را چنین توصیف می‌کند: «به شهر نگاه می‌کنم. پرهیبی خاکستری از اشکال نامنظم. سیخ‌هایی که جا و بیجا به‌سوی آسمان نشانه رفته‌اند» (۵۴)؛ شهری که در آن «آسفالت راه خاک واقعی را می‌بندد»، هوایش «به هوای واقعی وصل نیست»، به جای پرنده در آسمانش تاور و جرثقیل خودنمایی می‌کند و پهنای افقش در اسارت برج‌های شیشه‌ای است تا ساکنان شهر،آرام سرگرم زندگی خود باشند. در این شهر واژگون، مدیران نیز واژگونه عمل می‌کنند؛ مدیرانی شهری نظیر علا، بیشتر به فکر ساخت پل‌های‌طبقاتی ماشین‌رو هستند تا حجم آلودگی هوا؛ او با خشکاندن نارون پیر خانهٔ همسایه با روغن تاورتریل مشکلی ندارد؛ مصمم هستند خانهٔ پدری را بکوبند تابرجی چند طبقه برود بالا. افتخار آن‌هاست که تهران بعد از دبی بیشترین تاورها را در آسمان خود دارد. از منظر ایشان، شهر آرمانی شهر «روف‌گاردن‌ها و نیلینگ‌ها و فونداسیون‌ها و سرستون‌ها و تاورهاست» (۸۸)؛ ازمنظر آن‌ها شهر آرمانی دیگر شهر «درختچهٔ انار و پنجدری و هشتیِ خانه‌ی مادربزرگ» (۹۷) نیست؛ بلکه شهری است که «همه چیزش به جا و به قاعده باشد..."انسانی" باشد» (۹۳). شهری است که در خدمت انسان است؛ گویا هیچ جنبندهٔ دیگری حق زیست ندارد. در نتیجهٔ این نوع گفتمان است که بحران‌های زیست‌محیطی امری غالباً فرهنگی تلقی می‌شوند. ماحصل این گفتمان فاجعه و ویرانی است.

امیرخانی درتلاش است تا از نخستین سطر کتاب از این فاجعه و سرنوشت اپاکلیپتیکی پرده بردارد. این تلاش برای هشدار و دعوت به ایجاد تغییر، در قالب نگرانی‌های لَیا بیان می‌شود؛ از اینرو است که لَیا از دیگر شخصیت‌های داستان متفاوت است. اگرچه ازجانب برخی این تفاوت شاید بازنمای تلاش‌های یک مادر برای نجات فرزند خود باشد؛ اما گفتمان لَیا دربارهٔ زندگی نیز متفاوت از دیگران است. لَیا بازنمای نوعی پیوستگی عمیق با طبیعت است که از انسان امروزی کمتر انتظار می‌رود. لیا بوی خاک خیس، تیغ نور و خنکای آب چشمه را درک می‌کند. از دید لَیا، «زنده بودن یعنی متصل بودن به مادر طبیعت. هرچیزی که به مادر طبیعت متصل باشد زنده است» (۵۳)؛ به علاوه، برای لَیا درک هر فرد از طبیعت میزان خوبی و اخلاق‌مداری وی را مشخص می‌کند: «کسی که می‌فهمد خاک رساناست، آب رساناست، طبیعت رساناست، مرد است... برمی‌گردد. سروقت... حرفش حرف است، بگذار ایلیا کمی با مرد دیگری باشد؛ مردی غیراز علا» (۵۵). درواقع، در ذهن

لَیا جامعه به دوگروه طبقه بندی می‌شود: گروه اول شامل مردانی شبیه پدر لَیا، آقای همسایه و ارمیای چوپان است و دستهٔ دوم مردانی شبیه علا، فرازنده و جناب شهردار؛ گویا گفتمان کپیتالیستی همه چیز را به کالایی صرف و توخالی فروکاسته است؛ حتی زنانگی و مردانگی را. لَیا در خانه، در محل کار، در همسایگی، پیوسته باگروه دوم رو به رو می‌شود؛ مردانی که حرفشان، حرف نیست و مردانگیشان چون کالایی لوکس صرفاً جهت نمایش، درپسِ ظاهرشان خودنمایی می‌کند. این چندپارگی در مقولهٔ مردانگی سبب می‌شود که لَیا به زنانگی خود نیز شک کند و پیوسته در زن بودن خود تردید کند: «زنم آیا من؟ نمی‌دانم. جوری که علا بهمن می‌نگرد، زن نیستم؛ دیواری هستم رو به روی مسیر پیشرفت شغلی» (۸۹). صرفاً در کنار ایلیا و ارمیای چوپان است که لَیا احساس زن بودن می‌کند

> جوری که ایلیا بهمن می‌نگرد، شاید کمی زن باشم؛ زنی از جنس مادران... و جوری که چوپان کوهی بهمن نگریست، شاید زن باشم؛ وقتی ترسیدم وجمع تر نشستم تا ایلیا را پس بیاورد... در خطی طولانی از زمان، کنار چشمه‌ی درازلشِ دارآباد، اول نقطه‌ای از مکان بود که زن بودم (۸۹).

در دامنهٔ طبیعت است که موجودیتِ لَیا، همانگونه که هست، فارغ از تقلیل یافتگی‌های جامعهٔ مصرف‌گرا، ظاهر می‌شود. گویی در دل طبیعت هرچیز در هیئت واقعی خویش ظهور می‌کند و به‌ماهیت اصیل خویش نزدیکتر می‌شود. امیرخانی در بیان این همزیستی با طبیعت، قالب موتیف ویژهٔ ادبیات رومانتیک قرن نوزدهم ـ یعنی تصویر چوپان و رمه (به‌گفتهٔ ارمیا: جانورها)ـ را به‌کار میبرد: ارمیا در نقش همان چوپانِ پیامبر به تصویر کشیده می‌شود که از نافرمانی شهر و کفران مردمانش به قلهٔ کوه پناه برده و در شکاف سنگ‌ها سکنی گزیده است: «خیلی‌ها هستند که از این شهر دل کنده‌اند. روزی سوی شهر برانگیخته می‌شوند» (۱۸۹). می‌کوشد نیازهایش را به نحو مستقیم از طبیعت، فارغ از هرنوع آسیبی تأمین می‌کند: آب را از چشمه‌ای در دل کوه می‌گیرد و در مشکی نگهداری می‌کند. از نور خورشید، علاوه بر تأمین گرما، جهت تولید برق نیز استفاده می‌کند. غذایش شیر گوسفندان و گوشت آن‌هاست. از طناب و سبد کنفی استفاده می‌کند. ظروفش از سفال و گل است. زندگی ارمیا مصداق همان همآفرینی مورد نیاز بشر در عصر حاضر است؛ ازاین‌رو، هاراوی، چوپانان را مظهر تفکر چتولوسینی می‌داند؛ چرا که چوپانان قادر به زیست در ساختار شبکه‌ای اکولوژیکی پیچیده هستند و اخلاق چتولوسین مستلزم پذیرش پیچیدگی‌های اکولوژیک و سیاسی بدون توسل به راه‌حل‌های ساده‌انگارانه است. آنچه در زندگی ارمیای چوپان دیده می‌شود، بازنمایی سیمپویزیس[1] یا همان «فرایندهای تولید مشترکی

1. sympoiesis

است که در آن هیچ عاملی به‌تنهایی کنترل را در اختیار ندارد» (Haraway 2016: 58). به دیگر سخن، سیمپویزیس به فرایندی اطلاق می‌شود که در آن موجودات بدون مرزهای ثابت، به‌طور جمعی و بدون کنترل مرکزی به ساخت جهان‌های مشترک با یکدیگر می‌پردازند. ارمیا دور از چشم دیگران و در دل کوه، به آفرینش زندگی مشترک با «جانورهایش» و جهان پیرامون میپردازد؛ جهانی که از تفکر کاپیتالیستی مصرفگرا فاصله دارد. ارتباط ارمیا با گوسفندانش فراتر از رابطهٔ کاپیتالیستی مبتنی بر تولید و مصرف است. گویا نوعی رابطهٔ عمیق پدری و فرزندی بین ارمیا و گوسفندانش برقرار است؛ این رابطهٔ عاطفی چنان عمیق است که ارمیا برای هریک حتی اسم خاصی نیز انتخاب کرده است: «این وسط یک هو یکی از جانورها را صدا می‌زند و میگوید: مشکی متالیک بابا! بزغاله به طرفش می‌دود و پیشانیاش را محکم میزند به پیشانی ارمیا!» (۱۷۹). این تفکر ارمیا، ساختار سلسله‌مراتبی انسان محورانهٔ انتروپوسینی را زیر سؤال می‌برد و همسانی بین عناصر جهان را برجسته می‌کند: «ما هم جانور هستیم دیگر. حالا یک نطقی هم داریم که چه بهتر» (۱۷۶).

این همسانی نوعی وابستگی متقابل را نیز پررنگ می‌کند؛ گوسفندان برای بقا به همان میزان به ارمیا وابسته هستند که ارمیا بدان آن‌ها؛ این رابطه نوعی همیاری را به‌نمایش می‌گذارد، گویا «ما همه گلسنگ هستیم» (Haraway 2016: 110). این همیاری در رابطه با خاک بیشتر معنامند می‌شود؛ چراکه برخلاف رویکرد کاپیتالیسی، که به خاک به‌منزلهٔ «منبع» طبیعی قابل استفاده مینگرد، روند چوپانی، به حاصل خیزیِ بیشتر خاک کمک می‌کند. به دیگرسخن، زندگی چوپانی بدون ایجاد فرسایش و آلودگی کودهای شیمیایی به طور طبیعی خاک را غنی می‌کند و فاقد نگاه تقلیل‌گرانه به خاک است؛ به طوریکه آن را دارای روح و جان برمی‌شمرد: خاک زنده است: «خاک رساناست پسرم. وصل می‌کند همه را به هم» (۵۲). در چنین دیدگاهی نسبت به خاک است که هاراوی میگوید: «چثولوسین از ما می‌خواهد که دیدگاه ما نسبت به خاک، نه به‌عنوان عنصر "زیرپا"، بلکه به عنوان "همقدم"باشد» (۱۴۵). این دیدگاه، با برجسته کردن مقاربت مسالمت‌آمیز طبیعت و انسان، در تضاد مستقیم با گفتمان انسانگرای مدرن است و منشأ مشکلات زیست محیطی را در گفتمان کپیتالوسینی میداند تا صرفِ علم و تکنولوژی؛ از این‌رو، ارمیا، علیرغم تداعی قهرمان‌های ادبیات چوپانی، از آخرین دستاوردهای علمی، نظیر کوره و پانل خورشیدی و موتور بالابر، در دل طبیعت استفاده می‌کند تا نوعی زیست هم‌آفرینی را به نمایش بگذارد که نه تنها دوانگارهٔ فرهنگ/طبیعت را وامی‌شکند؛ بلکه جدایی «خود» (انسان مدرن) را از «دیگری» (جهان طبیعت)، که بازنمای نگرشی اتمی است، به چالش کشد؛ به‌دیگرسخن، امیرخانی موجودیت و تداوم هستی هر سوژه‌ای (اعم از انسانی یا غیرانسانی) را، برخلاف مفهوم اتوپویزیس

(نظام‌هایی خودبسنده، خودسازنده[1])، همواره درشبکه‌ای از وابستگی‌ها، کنش‌های متقابل و پیوندهای مشترک تعریف می‌کند؛ به‌طوریکه کنش‌های میان‌گونه‌ای، ازجمله تعاملات انسانی، جانوری، گیاهی و فناورانه، ساختارهای پیچیده‌ای را شکل میدهند که در آن مرزهای میان انسان/ غیرانسان، طبیعی/ مصنوعی، پیوسته در حال بازتعریف و هم‌آفرینی هستند؛ بنابراین، هیچ چیزی خودبسنده نیست؛ هرچیز سیمپویزیسی است؛ «زیستی است به‌همراه دیگری» (۵۸). این تعامل پیچیده با طبیعت، این «زیستِ به همراه دیگری»، به صرف ارمیا محدود نمی‌شود؛ پیشتر از این امیرخانی نیز به وجود این تعامل در رابطهٔ لَیا با طبیعت اشاره می‌کند: لیا سنگ‌ها را مانند آدم‌ها صاحب قصه می‌داند. صدای شکستن ساقهٔ درخت پیر همسایه را مانند شکستن استخوان خود حس می‌کند و شکستن بشقاب لالجین را آغاز زلزله‌ای در شهر می‌پندارد. گویا هستی لَیا با هستی عناصر طبیعت گره خورده است. این درهم‌تنیدگی، این امکان را فراهم می‌آورد که پیرنگی واقع‌گرایانه و سنتی، بر روند روایت رمان حاکم باشد و از این طریق، دلبستگی و همراهی، خوانندگان را ازطریق شیوه‌های مرسوم برانگیزاند؛ ازسوی دیگر، این امر زمینه را برای گسترش نوعی همدلی فراهم می‌کند که ماحصل آن ایجاد انگیزه برای مقاومت در برابر تغییرات اقلیمی است.

از این‌رو است که لَیا، خطاب به ارمیا و افراد هم مسلک وی میگوید: «از این بی عملیشان خوشم نمی‌آید. بنشینیم تا برانگیخته شویم و مبعوث شویم و... باید کاری کرد» (۱۹۰). لَیا بیتفاوتی افراد نسبت به محیط اطرافشان را برنمی‌تابد و بی‌وقفه تکرار می‌کند که «برای این شهر باید کاری کرد، هرکاری که بشود...» (۱۹۱). ازمنظر لَیا، شهرِ امروز به‌جای رفتاری منفعلانه نیازمند واکنشی آگاهانه است؛ چراکه آلودگی محیطی و جوی نوعی خشونت تدریجی است؛ نوعی جنگ است که به اندازهٔ کشتار و بمباران‌های شیمیایی کشنده و غیرانسانی است و باید جدی گرفته شود: «چه فرقی دارد فرزند من با جانباز جنگ شیمیایی که در جنگ آسیب دیده است؟... صدام فرزند من کیست؟... چون این صدام و زن ندارد و عکس ندارد، پس ایلیا و بیماری ایلیا را نباید ببینیم؟» (۴۶).این تصمیم برای تغییر، در کنار تأکید بر هم‌زیستی و هم آفرینی بازنمایی شده در زندگی ارمیا، سبب می‌شود که روایت امیرخانی با بازتعریف گفتمان انسان محور لیبرال و چگونگی ارتباط بین انسان و طبیعت بارقه‌هایی از امید به‌تغییر را نوید دهد.

### ۶. نتیجه

کتاب رهش امیرخانی به بررسی تعامل انسان، نظام سرمایه داری و محیط‌زیست

1. autopoiesis

می‌پردازد. اثر، روایتی واقعگرا از خانوادهٔ کوچک لَیاست تا نقش گفتمان کپیتالوسین و انتروپوسین را در مشکلات زیست محیطی، ازجمله آلودگی جوّی، بازنمایی کند. امیرخانی می‌کوشد با تمرکز بر بیماری تنفسی ایلیا به نقد تفکر انتروپوسینی و ساختار سلسله مراتبی ناشی از آن که مبتنی بر جدایی «خود» (انسان مدرن)از «دیگری» (جهان طبیعت)است، بپردازد. امیرخانی با نمایش تخریب فضای سبز، ترافیک شهری و آلودگی بصری ناشی از ساختمان سازی غیراستاندارد، بحران زندگی مدرن را ترسیم می‌کند و آن را معلول نگرشی اتمی‌گفتمان کپیتالوسینی برمی‌شمرد که بر دوانگارهٔ فرهنگ/طبیعت استوار است. ازمنظر امیرخانی، انسان محوری مدرن تا آنجا پیشرفته که طبیعت را به ابژه‌ای صرف جهت بهره‌برداری تقلیل داده است. این رویکرد ابزارانگارانه نسبت به طبیعت سبب شده است که انسان برای رسیدن به اهداف خود و تأمین نیازهای بشری،خویش را مجاز به انجام هرگونه رفتاری با منابع طبیعی و طبیعت بداند؛ به طور مثال، درخت‌های چندین سالهٔ باغ را بِبُرد یا با تغییر کاربری زمین‌های کشاورزی، آن‌ها را به زمین مسکونی تبدیل کند؛ از اینرو است که امیرخانی تخریب محیط‌زیست را پیش از آنکه امری اکولوژیک برشمرد، ماحصل گفتمان کپیتالوسینی و سرمایه‌سالار می‌داند که طبیعت را به«منبع» صرف فروکاسته است. برخلاف دیگر آثار ادبیات اقلیمی که غالباً اپاکلیپتیکی هستند و بر پایان وحشتناک بحران‌های زیست محیطی متمرکز هستند، اثر امیرخانی می‌کوشد با تمرکز بر موضوعات ظاهراً معمولی و روزمره نظیر تشدید بیماری تنفسی ایلیا، ترافیک شهری، صدای پیوستهٔ متهٔ اپیکولیپتور، خشونت تدریجی گفتمان کپیتالوسین علیه نظام هستی را بازنمایی کند؛ اما امیرخانی به بازنمایی صرف بسنده نکرده است و می‌کوشد در قالب شخصیت لَیا ضرورت تمرکز بر بازنگری سبک زندگی و مدیریت شهری را پررنگ کند و با آگاهی‌بخشی به دیگران نوعی تغییر را رقم زند. این تمرکز بر بازنگری سبک زندگی، با معرفی شخصیت ارمیا و نحوهٔ زندگی وی در کوهستان پررنگ‌تر می‌شود؛ اگرچه شخصیت ارمیا از دید برخی منتقدان نماد دوری و بی‌تفاوتی است؛ اما امیرخانی با تمرکز بر ارمیا از یک‌سو، دوگانهٔ فرهنگ/طبیعت را می‌شکند؛ چراکه ارمیا فردی تحصیلکرده، فرنگ رفته و فرهیخته است. ارمیا چوپان سادهٔ داستان‌های چوپانی نیست که نه چتربازی بلد باشد، نه چگونگی راه‌اندازی و استفاده از پانل خورشیدی را بداند. ارمیا با همه دانش فنی که دارد، بازنمای «همزیستی گونه‌ها»، «خویشاوندسازی» و «هم‌آفرینی مشترک» است. ارمیا از طبیعت بهره و استفادهٔ خویش را می‌برد؛ اما از آن بهره‌کشی نمی‌کند؛ ارمیا برخوردی کاپیتالیسی و انسان محور به طبیعت ندارد؛ بلکه خود را بخشی از نظام طبیعت می‌داند. در قالب دو شخصیت لَیا و ارمیاست که امیرخانی نه تنها نیاز به مبارزه علیه ساختار کاپتالیستی را برجسته می‌کند؛ بلکه سبک نوینی

از زندگی را ترسیم کند که علیرغم استفاده از آخرین فناوری‌های علمی، با طبیعت در صلح و آرامش است؛ از اینرو، امیرخانی تنها راه برون رفت از بحران‌های زیست محیطی را در ردّ انسان‌محوری و بازنگری رابطهٔ انسان با جهان طبیعت برمی‌شمارد؛ امری که مستلزم پذیرش همزیستی و بازآفرینی مشترک است.

**بیانیهٔ پایان‌نامه/رساله دانشگاهی:**
نویسنده اعلام می‌کند که این مقاله یک پژوهش اصیل است و از هیچ پایان‌نامه کارشناسی ارشد یا رساله دکتری استخراج، اقتباس یا بازسازی نشده است. این اثر حاصل پژوهش مستقل نویسنده است.

**بیانیهٔ تأمین مالی:**
هیچ حمایت مالی برای تهیه یا انتشار این مقاله دریافت نشده است.

**بیانیهٔ استفاده از هوش مصنوعی:**
نویسنده اعلام می‌کند که در هیچ مرحله‌ای از فرآیند پژوهش، از جمله جمع‌آوری داده‌ها، تحلیل، تفسیر یا تهیه دست‌نوشته، از ابزارهای هوش مصنوعی (AI) یا فناوری‌های هوش مصنوعی مولد استفاده نشده است.

## منابع

اسماعیلی، زهرا؛ مزاری، نگار (۱۴۰۰). «بررسی گفتمان اکوفمنیسم در رمان *رهش* نوشتهٔ رضا امیرخانی براساس الگوی تحلیل گفتمانی فرکلاف.» *نقد و نظریهٔ ادبی*، ۶: ۲، صص.۲۷ـ۵. doi: 10.22124/NAQD.2021.17491.2080

امیرخانی، رضا (۱۳۹۶). رهش. تهران: افق.

پوریزادن‌پناه کرمانی، آرزو (۱۳۹۹). «نقد جامعه‌شناختی رمان *رهش* اثر رضا امیرخانی براساس نظریهٔ ساختگرایی گلدمن.» *پژوهشنامهٔ ادبیات داستانی*، ۳: ۳۲، صص. ۳۶ـ۱۹. doi: 10.22126/RP.2020.4061.1152

رضایی لاکسار، حسین؛ آرام، یوسف؛ مهیمنی، مازیار (۱۴۰۲). «نشانه‌شناسی فرهنگی رمان *رهش* با تکیه بررمزگانه‌ای بارت.» *زبان‌شناسی و گویش‌های خراسان*، ۱۵: ۲، صص. ۱۲۳ـ۱۰۰. doi: 10.22067/JLKD.2023.80800.1146

گرجی، مصطفی (۱۳۹۹). «بررسی و تحلیل رمان *رهش* با توجه به دیدگاه آلن دوباتن.» *ادبیات معاصر*، ۱۰: ۲، صص.۳۵۳ـ۳۲۹. doi: 10.30465/COPL.2021.6156

نادری، مرضیه؛ قاسمزاده، سیدعلی؛ محسنی نیا، ناصر (۱۴۰۰). «مدرنیته و پیامدهای شهرنشینی در رمان *رهش* با تکیه بر آرای زیمل.» *پژوهشنامهٔ مکتب های ادبی*، ۵: ۱۴، صص. ۶۶ـ۴۵. doi: 10.22080/RJLS.2021.21946.1258

Buell, L. (2005).*The future of environmental criticism: Environmental crisis and literary imagination.* Blackwell.

Demos, T. J. (2017). Against the anthropocene. *Visual culture and environment today*.

Chakrabarty, D. (2009). The climate history: Four theses.*Critical Inquiry*, *35*(2): 197-222. doi:10.1086/596640.

Demos, T. J. (2016). *Decolonizing nature: Contemporary art and the politics of ecology*. Sternberg Press.

Haraway, D. J. (2016). *Staying with the trouble: Making kin in the chthulucene*. Duke University Press.

Harvey, D. (2013). *Rebel cities*. Verso.

Kerridge, R. (2014).Ecocritical approaches to literary form and genre: Urgency, depth, provisionality, temporality.P 361-376.In Greg Garrard (Ed.)*The Oxford Handbook of Ecocriticism*, edited by, Oxford University Press.

Moore, J. W. (2016). *Anthropocene or capitalocene? Nature, history, and the crisis of capitalism*. PM Press.

Moore, J. W. (2017). The capitalocene, part I: On the nature and origins of our ecological crisis.*The Journal of Peasant Studies*. doi:10.1080/03066150.2016.1235036.

Nixon, R. (2011). *Slow violence and the environmentalism of the poor.* Harvard University Press.

Ottum, Lisa. (2022). The deep time life kit: Thinking tools for the anthropocene. P 13-25. In T. Reno (Ed.), *The Anthropocene: Approaches and Contexts for Literature and the Humanities.* Seth. Routledge.

Trexler, A. and Johns-Putra A. (2011). Climate change in literature and literary criticism.*Wiley Interdisciplinary Reviews—Climate Change*, *2*(2): 185-200. doi:10.1002/wcc.105.

*Vol.6, No.12*
*Fall & Winter 2026*
**Research Article**

***Interdisciplinary Studies of Literature, Arts and Humanities***

DOI: 10.22077/islah.2026.10412.1791

**Received: 05/11/2025** **Accepted: 02/06/2026**

# The Confrontation of Anthropocene and Chthulucene in Amirkhani's *Rahesh*

**Zahra Taheri**[1]

## Abstract

This article explores the intricate interplay among humanity, the capitalist system, and the environment within the framework of climate fiction (cli-fi) in Amirkhani's *Rahesh* (2017) from the perspective of left thinkers. Deploying a descriptive-analytic method and drawing on the theoretical perspectives of critics such as David Harvey and Donna Haraway and notions such sympoiesis as "sympoiesis," "kin-making," and " co-becoming," the writer tries to discuss whether environmental problems are purely ecological in nature or not. It is argued that environmental degradation, rather than being primarily an anthropocentric phenomenon, is a product of the Capitalocene and the capitalist system. In other words, although phenomena such as global warming, air pollution, and biodiversity loss may appear to be the result of anthropocentrism and the entrenched human/nonhuman binary, they are, in fact, symptomatic of a capitalist order that relentlessly exploits both human activity and natural resources, regardless of ecological consequences. Accordingly, the only viable path out of environmental crises lies in rejecting anthropocentrism and reconfiguring humanity's relationship with the natural world. This reconfiguration or Chthulucene requires an embrace of the principles of coexistence and sympoiesis between humans and the more-than-human world.

**Keywords:** Anthropocene, Chthulucene, climate fiction, Reza Amirkhani, sympoiesis

1. Associate Professor of English Literature, Department of Foreign Languages and Literature, University of Kashan, Iran taherzahra2003@yahoo.com

**How to cite this article:**
Zahra Taheri. " The Confrontation of Anthropocene and Chthulucene in Amirkhani's Rahesh". Interdisciplinary Studies of Literature, Arts and Humanities, 6, 12, 2026, 403-424. doi: 10.22077/islah.2026.10412.1791

Copyright: © 2025 by the authors. Licensee Journal of *Interdisciplinary Studies of Literature, Arts & Humanities*. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution (CC BY) license (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/).